

"Khazali's Rifle" a Factor for the Revolt of the Tribes and Nomads of Lorestan and Bakhtiari (1303-1301 AH/1924-1922 CE)

Received: 24/02/2025

Accepted: 09/06/2025

Article type: Research Article

PP: 101-128

DOI:10.22034/hir.2025.1279466.1288

Esmail Sepahvand

PhD in Post-Islamic History of Iran and Lecturer at Farhangian University, Khorramabad, Iran, esy.sepah@yahoo.com

Farzad Khosh-ab

PhD in Post-Islamic History of Iran, Khorramabad, Iran, farzad.69.fk@gmail.com

Farhad Pouria-nejad

Assistant Professor, Department of History, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran, f.pouria@gmail.com

Jafar Aghazadeh

Professor, Department of History, University of Mohaghegh Ardabili, Ardabil, Iran (Corresponding Author), j.agazadeh@uma.ac.ir

Abstract

When he came to power, Reza Khan made a decision to start a serious effort to eradicate the power of the tribes. Having a lot of weapons and ammunition always seemed like a potential factor for rebellion. One of the weapons that Sheikh Khazal bought from the British and provided to the opponents of the central government in Lorestan and Bakhtiari became known among the locals as the Khazal rifle. Using a descriptive-analytical method, this article seeks to answer these questions: to what extent was the rebellion of the Lorestan and Bakhtiari tribes influenced by Sheikh Khazal's actions and incitements, and what role did the actions of the central government in Lorestan and Bakhtiari play in Reza Khan's subsequent actions in suppressing Sheikh Khazal and taking over Khuzestan? The research findings show that Sheikh Khazal, with the help of England and the Emir of Kuwait, distributed weapons in Lorestan and Bakhtiari to keep Khuzestan away from the control of the central government; But Reza Khan correctly noticed these areas and, after smoothing the way, dealt the final blow to these two provinces.

Keywords: Lorestan, Bakhtiari, England, Reza Khan, Sheikh Khazali, Khazali Rifle.

Citation (APA): Sepahvand, Esmail, Khosh-ab, Farzad, Pouria-nejad, Farhad, & Aghazadeh, Jafar (2025). "Khazali's Rifle" a Factor for the Revolt of the Tribes and Nomads of Lorestan and Bakhtiari (1303-1301 AH/1924-1922 CE). *Quarterly of Police Historical Studies*. 12(44). 101-128.
Doi: 10.22034/hir.2025.1279466.1288

«تفنگ خزعلی» عاملی برای شورش ایلات و عشایر لرستان و بختیاری (۱۳۰۱-۱۳۰۳ ش/ ۱۹۲۴-۱۹۲۲ م)

چکیده

رضاخان پس از رسیدن به قدرت، بر آن شد تا تلاش مُجدّانه‌ای را در ریشه‌کن کردن قدرت عشایر آغاز کند. داشتن سلاح و مهمات بسیار، همواره عاملی بالقوه برای شورش به نظر می‌رسید. یکی از سلاح‌هایی که شیخ خزعل از انگلیسی‌ها خریداری کرده و در اختیار مخالفان حکومت مرکزی در لرستان و بختیاری قرار داده بود، در میان محلی‌ها به «تفنگ خزعلی» شهره شد. این مقاله با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به دنبال پاسخ‌گویی به این سؤالات است که تأثیرپذیری شورش عشایر لر و بختیاری از اقدامات و تحریکات شیخ خزعل تا چه میزان بوده و اقدامات حکومت مرکزی در لرستان و بختیاری، چه نقشی در اقدامات بعدی رضاخان در سرکوب شیخ خزعل و تصرف خوزستان داشته است؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که شیخ خزعل با کمک انگلستان و امیر کویت، به توزیع سلاح در لرستان و بختیاری پرداخت تا خوزستان را از سیطره حکومت مرکزی دور نگاه دارد؛ اما رضاخان، به درستی متوجه این مناطق شد و ضربه نهایی را پس از هموار کردن کار، به این دو ولایت وارد نمود.

کلیدواژه‌ها: لرستان، بختیاری، انگلستان، رضاخان، شیخ خزعل، تفنگ خزعلی.

استناد (APA): سپهوند، اسماعیل، خوش آب، فرزاد، پوریا نژاد، فرهاد، و آقازاده، جعفر (۱۴۰۴). «تفنگ خزعلی» عاملی برای شورش ایلات و عشایر لرستان و بختیاری (۱۳۰۱-۱۳۰۳ ش/ ۱۹۲۴-۱۹۲۲ م). *فصلنامه علمی مطالعات تاریخ انتظامی*. ۱۲(۴۴). ۱۰۱-۱۲۸.

Doi: 10.22034/hir.2025.1279466.1288

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۳/۱۹

نوع مقاله: پژوهشی

صن: ۱۲۸-۱۰۱

شناسه دیجیتال (DOI):

10.22034/hir.2025.1279466.1288

اسماعیل سپهوند

دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام و مدرس دانشگاه فرهنگیان، خرم‌آباد، ایران. پست الکترونیک:

esy.sepah@yahoo.com

فرزاد خوش آب

دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام، خرم‌آباد، ایران. پست الکترونیک:

farzad.69.fk@gmail.com

فرهاد پوریا نژاد

استادیار گروه تاریخ دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. پست الکترونیک:

f.pouria@gmail.com

جعفر آقازاده

استاد گروه تاریخ دانشگاه محقق اردبیلی، اردبیل، ایران. نویسنده مسئول. پست الکترونیک:

j.agazadeh@uma.ac.ir

۱. مقدمه

انگلستان بعد از انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ م (با روسیه تزاری، اختیار عمل بیشتری در جنوب ایران پیدا کرد و این مهم را مفاد قرارداد کاملاً نشان می‌داد. سیاست خلیج‌فارسی سیاستمداران انگلیسی خدمت کرده در هند چون لُرد جرج ناتانیل کرزن و سر پرسی زاخاریا کاکس بر این استوار بود که تسلط انگلستان بر خوزستان با منبع حیاتی تازه کشف‌شده نفت می‌تواند منافع این کشور را در خاورمیانه حفظ کند و مهم‌تر از همه مانند سدی برای جلوگیری از طمع رقبای سنتی و تازه چون روسیه و آلمان به مستعمره بزرگ انگلستان یعنی هندوستان باشد. از این‌رو، پیش از تغییر رویه انگلستان پس از جنگ جهانی اول، ضروری بود که خوزستان به هر قیمت ممکن حفظ شود. در گیرودار جنگ جهانی اول، اهمیت حفظ خوزستان در برابر عثمانی و آلمان بیش‌ازپیش شد. شیخ خزعل تنها فرد قابل‌اعتنا برای انگلستان بود و به‌خوبی می‌توانست منافع امپریالیستی این کشور را در ایران حفظ کند؛ بنابراین لازم بود که از لحاظ مالی و به‌ویژه نظامی حمایت شود. خزعل نیز برای حفظ پادشاهی نیمه‌مستقل خود ضروری دانست با عشایر خارج خوزستان چون لرستان، بختیاری و حتی عشایر فارس طرح دوستی بریزد و آنان را از لحاظ مالی و نظامی کمک نماید. سلاح‌های گسیلی او به لرستان و بختیاری نزد اهالی محلی به تفنگ خزعلی موسوم شدند.

حمله رضاخان به لرستان با هدف تمرکزگرایی و پایان دادن به آزادی عمل سران عشایر لر، ده سال طول کشید (۱۳۰۲-۱۳۱۲ ش). او تقریباً هم‌زمان با نخستین عملیات لرستان (۱۳۰۲-۱۳۰۳ ش/۱۹۲۵-۱۹۲۴ م) برای فتح خوزستان و پایان دادن به خودسری‌های شیخ خزعل گام برداشت. به نظر می‌رسد ستاره اقبال شیخ خزعل در خوزستان در اواخر سلطنت قاجار درخشیدن

۱. قراردادی که در ۳۱ اوت ۲۲/۱۹۰۷ رجب ۱۳۲۵ ق بین انگلستان و روسیه امضا شد و این دو کشور اختلافات خود را در ایران، افغانستان و تبت حل کردند. بر اساس این قرارداد کشور ایران به دو منطقه نفوذ روسیه در شمال، انگلستان در جنوب و منطقه میانی بی‌طرف تقسیم شد (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۱۰۲/۲).

۲ Lord George Nathaniel Curzon

۳ Sir Percy Zachariah Cox

گرفت و توجه وی به ولایت‌های پیرامون به‌ویژه لرستان و بختیاری آغاز شد. دلیل این توجه چه بود؟ عمدتاً به‌خاطر این بود که این دو ولایت را به‌عنوان مناطقی حائل و پیرامونی^۱ یا سپری برای خوزستان در برابر حکومت مرکزی در نظر بگیرد. او ابتدا تابع دولت مرکزی بود ولی با ضعف آن و با کمک انگلستان توانست در محمّره (خرمشهر) و سپس در خوزستان حکومتی نیرومند و نیمه مستقل بنا نهد. وی طی برنامه‌ای سنجیده توانست با ارسال اسلحه به عشایر لرستان و بختیاری منطقه حائل و پیرامونی محکمی در برابر حکومت مرکزی، برای جدایی خوزستان ایجاد کند؛ اما با اقدامات رضاخان در این کار ناکام ماند. سردار سپه پس از تسلط بر لرستان و بختیاری به خوزستان لشکرکشی کرد و به حکومت شیخ خزعل پایان داد. هدف پژوهش حاضر این است که تکاپوهای شیخ خزعل را با فرستادن سلاح و پول به لرستان و بختیاری برای مصون نگاه‌داشتن خوزستان در برابر دولت مرکزی جدید نشان دهد. همچنین پژوهش حاضر تلاش می‌کند به این پرسش‌ها پاسخ دهد که میزان تأثیرپذیری عشایر لرستان و بختیاری در شورش علیه حکومت مرکزی از تحریکات و اقدامات شیخ خزعل تا چه حد بوده است؟ و اینکه واکنش‌های سهمگین رضاخان در لرستان و بختیاری تا چه حد در اقدامات بعدی رضاخان در سرکوب شیخ خزعل و تصرف خوزستان تأثیر داشته است؟ در پاسخ به این سؤالات چنین مفروض است که تأثیرپذیری شورش عشایر لر و بختیاری از اقدامات و تحریکات شیخ خزعل بسیار بالا بوده و اقدامات حکومت مرکزی در لرستان و بختیاری نقش بسزایی در اقدامات بعدی رضاخان در سرکوب شیخ خزعل و تصرف خوزستان داشته است.

۲. پیشینه پژوهش

به نظر می‌رسد درباره موضوع فوق تاکنون پژوهشی مستقل با عنوان حاضر انجام نشده است، اما در برخی پژوهش‌ها به‌صورت جزئی به این موضوع اشاره شده است. منابع تحقیقی طرفدار خزعل، اما مستند به منابع غنی عربی و اسناد

^۱ Periphera

وزارت خارجه انگلستان مانند کتاب *فراز و فرود شیخ خزعل* از عبدالنبی قسیم (۱۳۹۷)، رساله دکتری ارزشمند حکومت شیخ خزعل بن جابر و سرکوب شیخ نشین خوزستان از ویلیام تئودور سترانک^۱ (۱۳۸۷)، مُستند به اسناد وزارت خارجه انگلستان و کتاب بسیار مستند، علمی اما گمنام *سیاست انگلیس و پادشاهی رضاخان* از هوشنگ صباحی (۱۳۷۹)، کیفیت روابط شیخ خزعل با انگلستان، لرها و بختیاریان را به ما می‌نمایاند؛ اما به نظر می‌رسد پژوهش‌های فوق، مسئله مهجور اقدامات خزعل را در بسیج لرها و بختیاری‌ها (برای حفظ منافع خود و انگلستان) به ما نشان نمی‌دهند. آن‌ها بیشتر بر حوادث خوزستان متمرکز شده‌اند و به رویدادهای لرستان و بختیاری کمتر پرداخته یا هیچ نوشته‌اند. به هر روی، هدف نوشته حاضر این است که در حد توان، به فرضیات و سؤال‌های یادشده در سطور فوق از لابه‌لای داده‌های به‌شدت متمرکز شده منابع بر روی خوزستان، پاسخ دهد و پرتویی بر سیاست‌های نظامی و مالی شیخ خزعل در برپاداشتن منطقه حائل یا پیرامونی برای حفظ خوزستان بیفکند.

۳. شیخ خزعل پیش از رویارویی با حکومت مرکزی

شیخ خزعل یکی از چهره‌های سیاسی تأثیرگذار در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ایران است. وی با اقدامات خود توانست اطمینان کامل انگلستان را جلب کرده و با پشتیبانی‌اش به حاکم قدرتمند و بی‌رقیب خوزستان تبدیل شود. اگر پیچیدگی‌های دیپلماتیک در خاورمیانه پس از جنگ جهانی اول اجازه می‌داد، او مانند شیخ مبارک در کویت و ابن سعود در عربستان می‌توانست پادشاه عراق شود. همان‌گونه که ویلسون تلویحاً اشاره می‌کند شیخ خزعل پس از ناامیدی از پادشاهی عراق و انصراف انگلیسی‌ها از این مسئله، در تدارک برآمد که خوزستان را به‌عنوان یک کشور و پادشاهی مستقل از ایران جدا کند. او با تکیه بر انگلستان، توانسته بود از جایگاهی ویژه برخوردار شود و

^۱ William Theodore Strunk

الگوی حکومت‌داری برای دیگر خوانین کوچک خوزستان، خوانین بزرگ لرستان و بختیاری به‌شمار می‌رفت (ویلسون، ۱۳۹۶: ۲۹۳).

شیخ خزعل و تبارش از یکی از تیره‌های بنی کعب به نام مُحیسن بودند. کعبیان از بنی خفاجه هستند که پیش از اسلام از عربستان به عراق کوچ کردند و میان بغداد و بصره ساکن شدند. زمان شاه‌عباس صفوی، افراسیاب پاشا حکمران عثمانی بصره، کعبیان را میان بندر معشور و بهمن‌شیر اسکان داد. در سال ۱۱۶۰ ق (۱۷۴۷ م) که نادرشاه کشته شد، کعبیان به دورق (شادگان امروزی) آمدند. در این هنگام پیشوای کعبیان شیخ سلمان، مردی کاردان و هوشیار بود که آبادانی شادگان به‌دست او انجام گرفت (ستوده، ۱۳۸۵: ۴۵۷). اینان از عهد نادرشاه افشار بر خوزستان تسلط یافتند و از آن زمان به بعد جنگ‌های زیادی با افشارها و زندیان انجام دادند. دوره قاجار بین کعبیان برای تسلط بر خوزستان اختلاف بروز کرد. زین پس طوایف و تیره‌های گوناگون کعبیان بخشی از خوزستان را به تصرف خود درآوردند. شیوخ آل‌خمیس در رامهرمز، آل‌محیسن در محمّره، اعراب باوی در جنوب اهواز و شرق کارون تسلط یافتند. آل‌محیسن تا زمان برافتادن شیخ خزعل (۲۹ فروردین ۱۳۰۴/۱۸ آوریل ۱۹۲۵) فرمانروای خوزستان جنوبی بودند (ستوده، ۱۳۸۵: ۴۵۷).

شیخ خزعل در شرایطی حاکم خوزستان شد که با تأیید تلویحی انگلستان و با همکاری شیخ عبدالله فرمانده گارد قصر و پسرعموی خویش شیخ سلمان بن منصور، برادرش مزعل را در ۲ ژوئن ۱۸۹۷ (اول محرم ۱۳۱۵) مقابل کاخ شیخ در فلاحیه کشت (سترانک، ۱۳۸۷: ۳۱؛ قیّم، ۱۳۹۷: ۳۱). وی بدین‌سان جای برادر، حاکم شد. او سال‌ها بعد طبق موافقت‌نامه‌ای در ۱۵ اکتبر ۱۹۱۰ (۱۰ شوال ۱۳۲۸ ق) خود را تحت‌الحمایه انگلستان قرار داد. این موافقت‌نامه تحت‌الحمایگی، بین سرپرسی کاکس سرکنسول انگلستان و خزعل به امضا رسید. کاکس با شیخ دوستی دیرینه داشت، در طول حضور دوازده‌ساله‌اش در خلیج فارس، بین عشایر عرب خوزستان احترام فوق‌العاده‌ای به‌دست آورده بود و مهم‌تر از همه می‌دانست که بین شیخ و تهران هیچ‌گونه الفتی که دال بر ارتباط خوزستان و حکومت مرکزی باشد وجود ندارد (Wilson, 1930: 65).

درهرحال، انگلستان در این موافقت‌نامه به شیخ ضمانت داد که در برابر هرگونه تجاوز حکومت مرکزی ایران به قلمروی او، از وی پشتیبانی خواهد کرد (لورین، ۱۳۶۳: ۵۸). نکته مهم ضمانت‌نامه این بود که انگلستان به شیخ قول داده بود در صورت وقوع هرگونه تغییری در حکومت ایران، خواه پادشاهی و خواه مّلی، حمایت لازم را از او خواهد کرد (قیّم، ۱۳۹۷: ۱۷۱). ویلسون می‌نویسد که «ما به شیخ محمّمه [خزعل] وعده حسن نیت و امنیت داده‌ایم [و] شیخ محمّمه در حال حاضر مهم‌ترین عامل در تداوم امنیت امور نفتی شرکت نفت ایران و انگلیس در منطقه است» (ویلسون، ۱۳۹۶: ۱۸۷).

اوضاع بدین‌گونه بود تا جنگ جهانی اول آغاز شد. عثمانی در محاسبات سیاسی شیخ خزعل، چندان جایی نداشت (سترانک، ۱۳۸۷: ۲۳۲). وی در محاسبه و هم‌سنجی قدرت‌های درگیر در منطقه، به‌درستی دریافته بود که عثمانی روبه‌زوال هیچ نفعی نمی‌تواند برایش داشته باشد. حتی اعلامیه جهاد علمای عثمانی نیز اگرچه باعث بالا گرفتن احساسات عشایر شیعه و سنّی خوزستان شده بود اما او تصمیم گرفته بود با برقراری حکومتی قاهرانه زیر بیرق انگلستان باشد. ویلسون مطمئن بود که انگلستان عنصری امین در خوزستان دارد (Wilson, 1930: 23-24, 26-27). خزعل حتی در بدترین روزهای حضور انگلیسی‌ها در خلیج‌فارس، آنان را تنها نگذاشت، مقابل تحریک و تطمیع ترکان مقاومت کرد و به‌قول یک نظامی انگلیسی «تسلیم طلای ناپاک و تباه‌کننده دشمن [عثمانی] نشد» (Donohoe, 1919: 28).

در طول سال‌های جنگ جهانی اول، حجاز و بین‌النهرین در دست انگلستان بود و نمی‌خواست در خاورمیانه‌ای که نفت به‌تازگی در آن کشف شده و در مجاورت مستعمره‌اش، هند که سیاست همه‌جانبه‌لُرد کرزن محافظت از آن بود، قافیه را به عثمانی و آلمان ببازد. فلسفه کرزن و اصولاً انگلیسی‌هایی که حتی پیش از او در دولت هند انگلستان خدمت کرده بودند این بود که تا زمانی که انگلستان بتواند هندوستان را در اختیار داشته باشد، بزرگ‌ترین قدرت در جهان خواهد بود و اگر آن را از دست بدهد به قدرتی درجه سه بدل خواهد شد. از این‌رو قائلین به این انگاره مشهور شدند به کسانی که قائل به مکتب

خلیج‌فارسی در سیاست خارجی انگلستان هستند. این سیاست مبتنی بر دفاع از هندوستان در خلیج‌فارس، ایران و بین‌النهرین بود. البته نظر سیاستمداران لندن به‌ویژه پس از پایان جنگ جهانی اول به‌خاطر واقعیات موجود در صحنه روابط بین‌الملل به‌ویژه در خاورمیانه دچار دگرگونی گردید. انگلستان در جنگ متحمل هزینه‌ها و خسارات زیادی شده بود و لازم بود که تغییراتی عمده در چشم‌انداز سیاست آینده هیئت حاکمه این کشور چه در لندن و چه در دهلی ایجاد شود. با این حال، پیش از پایان جنگ، دستگاه سیاست انگلستان و به‌خصوص وفاداران مکتب هند در ایران، هنوز قرن نوزدهمی بود؛ یعنی مبتنی بر حضور مستقیم نظامی و حمایت همه‌جانبه از نیروهای گریز از مرکز. از این رو، شیخ خزعل در جنگ جهانی اول خدمات شایانی به انگلستان کرد. قیّم بیان می‌کند که خزعل در این سودا بود که جنگ جهانی اول فرصت طلایی است برای او که بتواند یک پادشاهی بزرگ در جنوب غربی ایران یا حتی عراق ایجاد کند (قیّم، ۱۳۹۷: ۱۷۹). خدمات او به انگلستان و خنثی شدن توطئه‌های درون قبیله‌ای در خوزستان، چنان اعتمادبه‌نفسی به وی بخشید که با فروپاشی قدرت عثمانی در بین‌النهرین، خود را به انگلستان پیشنهاد داد که پادشاه یا حاکم عراق شود. انگلستان این درخواست را جدّی تلقی نکرد، گویا برنامه‌ای دیگری برای عراق داشت و تاندازه‌ای به‌درستی به شیخ پاسخ داد که تابعیت ایرانی و شیعه بودنش مانع مهمی در جامه عمل پوشاندن به این پیشنهاد است (سترانک، ۱۳۸۷: ۲۶۸).

پس از وقوع کودتای رضاخان و پدیدار شدن علائم یک حکومت مرکزی قدرتمند، حکومت خودمختار شیخ خزعل فکر رضاخان و هر سیاستمدار دیگری را در پایتخت به خود مشغول کرد. پندار بیشینه سیاستمداران ایرانی بر این بود تا زمانی که شیخ سرکوب نشود تکاپوهای رضاخان برای برقراری امنیت و ایجاد یک حکومت مرکزی قدرتمند در کشور بیهوده است. ماه‌ها پیش از کودتای رضاخان، شیخ خزعل با دیدن تغییر اوضاع، از انگلیسی‌ها برای چندمین بار ضمانت گرفته بود که از منافع او در تهران حمایت کنند. کاکس جای خود را

به هرمان کمرون نورمن اسفیر جدید بریتانیا داده و تضمین‌های دوباره از انگلستان گرفته شد (سترانک، ۱۳۸۷: ۲۷۳). به هرروی، او با استفاده از شرایط و موقعیت سیاسی برتر محلی و حمایت انگلستان توانست بر اعتبار و دارایی خویش بیفزاید. قدرت او در خوزستان برآیند چند عامل بود: نخست اینکه حکومت مرکزی گرفتار تبعات بی‌نظمی برآمده از انقلاب مشروطیت و جنگ جهانی اول و نبود ارتش نیرومند و وقوع شورش‌های گوناگون در مناطق مختلف کشور بود و دولت‌ها در وضعی قرار نداشتند که به جنوب غربی کشور التفاتی داشته باشند؛ دوم اینکه چون امنیت و تجارت هند نیازمند آرامش در خلیج فارس و خوزستان بود؛ بنابراین همکاری شیخ برای انگلستان ضرورت داشت و سوم اینکه با کشف و استخراج نفت در خوزستان، انگلستان در صورتی می‌توانست از میادین نفتی تازه کشف‌شده بهره‌برداری کند که شیخ خزعل را زیر سپر حمایت خود بگیرد (لورین، ۱۳۶۳: ۵۸).

در آستانه ورود رضاخان به ماجرای شیخ خزعل و خوزستان، به نظر می‌رسید همه‌چیز برای جدایی کامل خوزستان آماده است. شواهدی خطرناک، این جدایی را محتوم نشان می‌داد. دورنمای تحولات با توجه به قدرت فزاینده حکومت مرکزی، تغییر اوضاع بین‌المللی پس از جنگ جهانی اول و تغییر رویه حکومت انگلستان مبتنی بر کاهش هزینه‌ها و نیروها در خاورمیانه و ایران (که در تضاد با طرفداران مکتب خلیج فارس در دهلی بود)، برخورد شدید رضاخان و شیخ خزعل را حتمی نشان می‌داد. در جنوب ایران حکومت مرکزی وجود خارجی نداشت و این مسئله با سیاست جدید توسعه همه‌جانبه قدرت حکومت مرکزی در سراسر کشور و سرکوب نیروهای گریز از مرکز در تضاد بود. برای نمونه ویکتور مَلت آدیلمات انگلیسی طی گزارش وحشتناکی به لورین از نبود حکومت مرکزی سخن می‌گوید و اینکه هیچ‌چیز برای او شگفت‌آورتر از این نبوده که زمان ورودش به خوزستان، هیچ قدرت خارجی جز انگلستان در آنجا وجود نداشته است: «... ایرانیان ساکن سواحل خلیج [فارس] عموماً عرب‌اند و

۱ Herman Cameron Norman

۲ Victor Mallet

از نژاد ایرانی نیستند و رهبران قبایل آن‌ها [خوانین]، در چشم این مردم از اهمیت بیشتری در مقایسه با حکومت دوردست شاه برخوردارند؛ اگر بتوانند به زبان خارجی صحبت کنند، آن زبان انگلیسی است، اگر خرید و فروش بکنند، بیشتر از روپیه [هندی] استفاده می‌کنند تا تومان. سایر قدرت‌ها را فقط با اسم می‌شناسند... هند به آن‌ها نزدیک‌تر از تهران است...» (لورین، ۱۳۶۳: ۵۷).

کسروی نیز که نزدیک به این ایام از خوزستان دیدن کرده بود، می‌نویسد قدرت شیخ خزعل چنان بود که بعد از شاه اسماعیل صفوی کسی تا این حد، جلال و جبروت به خود ندیده و او در سراسر خوزستان مالک جان و مال مردم بود (کسروی، ۱۳۹۸: ۲۵۹-۲۶۱). بیهوده نیست اگر بگوییم وی حاکم بلامنزاع مناطق جنوبی ایران به‌شمار می‌رفت. خزعل در طول جنگ جهانی اول هر چه داشت در اختیار انگلستان قرار داده بود. در برابر، انگلیسی‌ها ظرفیت پالایشگاه آبادان و تجارت با او را چند برابر کرده بودند؛ به اختلافاتش با بختیاری‌ها پایان و سرانجام در ۱۰ دسامبر ۱۹۱۷ (۱۹ آذر ۱۲۹۶) به او نشان «فرمانده بزرگ امپراتوری هند» داده بودند (سترانک، ۱۳۸۷: ۲۶۶). شیخ به گفته یک شاهد عینی انگلیسی «... مثل بیشتر حاکمان مطلق در امپراتوری پوسیده و در حال زوال ایران که فرمان «شاه شاهان» کنونی فقط تا دیوارهای تهران منشأ اثر است، سلطه‌ای بی‌چون و چرا بر قلمرو کوچک خود داشت و اقتدارش را نیرویی متشکل از ملازمان معمولی تقویت می‌کرد» (Donohoe, 1919: 28-29).

طبیعتاً با انجام کودتای ۱۲۹۹ ش، فرونشاندن شورش‌های داخلی به‌ویژه در خراسان، گیلان، آذربایجان و کردستان و به سلامت گذشتن رضاخان از غوغای جمهوری خواهی، هر ناظر بی‌طرفی می‌توانست پیش‌بینی کند که درگیری رضاخان با شیخ خزعل اجتناب‌ناپذیر است. شیخ خزعل مانند گذشته، مستظهر به پشتیبانی انگلستان و با قدرت‌گیری رضاخان - که آن را در اصطلاح با منافع جدایی‌طلبانه خویش می‌دید - حتی پیشنهادهایی در جهت تضعیف قدرت وی به دربار و مخالفان قسم‌خورده رضاخان در مجلس، به‌ویژه شهید مدرس، داده بود (مکی، ۱۳۵۹: ۲/۵۵۲-۵۵۳)؛ اما سردار سپه عزم جزم

کرده بود تا شیخ را از میان بردارد. نیروهای دولتی در مناطق غرب ایران قصد داشتند از میان سرزمین بختیاری و لرستان راهی به سوی دشت خوزستان بگشایند. این مناطق، برای قلمروی شیخ در خوزستان حیاتی بودند. او در اواخر اوت ۱۹۲۴ (اوایل شهریور ۱۳۰۳)، دست به بسیج نیروهای عشایری خود زد و با خوانین لر و بختیاری تماس گرفت. همچنین در ۲۳ شهریور ۱۳۰۳ (۱۴ سپتامبر ۱۹۲۴)، به منظور تضعیف موقعیت رضاخان، احمدشاه را به محمّره دعوت کرد و «متعاقب آن نماینده‌ای نیز به پاریس فرستاد تا شاه را از قدرت نیروی مسلح خود برای حمایت از او مطمئن سازد» (جهانبانی، ۱۳۹۸: ۱۸۵). شیخ بدین ترتیب رضاخان را «آشکارا به مبارزه طلبید» (صباحی، ۱۳۷۹: ۲۵۳).

۴. تفنگ خزعلی

شیخ خزعل در ژانویه و می ۱۹۲۲ (دی ۱۳۰۰ و اردیبهشت ۱۳۰۱) پانزده هزار قبضه تفنگ، درصدی از درآمد گمرک محمّره و عنوان حاکم بندرعباس را از انگلستان خواسته بود. نهایتاً انگلستان ۵۰۰۰ قبضه تفنگ به خزعل داد، او درخواست کرد که بقیه تفنگ‌ها نیز باید در اختیارش نهاده شود (کاراندیش، ۱۳۹۸: ۲۱۱-۲۱۰). این درخواست‌ها انگلستان را در وضعیت بغرنجی قرار می‌داد، زیرا اگر به زیاده‌خواهی خزعل پاسخ مثبت می‌داد معنی‌اش این بود که با رضاخانی که مدام قدرتش رو به صعود بود، مخالفت می‌کند و اگر این کار را نمی‌کرد حمایت خزعل را از دست می‌داد (انصاری، ۱۳۷۷: ۲۲۰). آیا این سلاح‌ها و مهمات فقط در خوزستان استفاده می‌شد؟ مطمئناً خیر. لورین به کرزن اطلاع داده بود که شیخ بر آن است از سلاح‌های خواسته‌شده برای مسلح کردن بختیاری‌ها استفاده کند (سترانک، ۱۳۸۷: ۳۰۵). شیخ خزعل خود در کار تجارت اسلحه بود، برای لرها سلاح می‌فرستاد، به اغتشاش تحریکشان می‌کرد و با آن‌ها عقد اتحاد می‌بست (شاه‌بختی، ۱۳۹۷: ۱۰۵). روابط حسنه خزعل با لرها مسئله چندان جدیدی نبود. برای نمونه، ویلسون دیپلمات انگلیسی (که سال‌های زیادی در خوزستان سپری کرده و با خزعل دوست بود) می‌نویسد در

یکی از سفرهایش به لرستان در اوایل اسفند ۱۲۸۹ / صفر ۱۳۲۹، از طرف خزعل توصیه‌نامه‌هایی برای «رؤسای قبایل و والی‌های ایل سگوند منطقه پشتکوه» برده بود (ویلسون، ۱۳۹۶: ۱۸۹-۱۹۰).

به‌هرروی، بنا به روایتی، هنگام آغاز هجوم لشکر غرب (یعنی نیروهای حکومت مرکزی) به لرستان، عده‌ای از لرستان برای گرفتن سلاح و پول به محمّره نزد خزعل رفتند. بیرانوندها که بزرگ‌ترین مخالفان رضاخان در لرستان بودند، پس از شکست در برابر نیروهای او، با غلامرضا خان ابوقدّاره والی پشتکوه (ایلام کنونی) و شیخ خزعل ارتباط برقرار کرده و از آن‌ها تقاضای کمک کردند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۰: ۵۹؛ کاراندیش، ۱۳۹۸: ۳۲۷). فردی به نام میر ایمان دریکوند (از هواداران محلی حکومت مرکزی) به سرتیپ محمد شاه‌بختی (فرمانده تیپ پیاده لشکر مرکز در لرستان) گزارش داده بود که فردی به نام صادق خان سگوند از خزعل ۱۲،۰۰۰ تومان پول گرفته و این‌که خزعل به کمک والی محلی در محاصره خرم‌آباد ۱۲ بار فشنگ به محاصره‌کنندگان داده است (شاه‌بختی، ۱۳۹۷: ۱۹، ۹۰). به‌قول کسروی «تفنگچی از هر سوی، از عرب و سکوند [سگوند] و بختیاریان در اهواز گرد می‌آمد و شیخ کیسه لیره بیرون می‌ریخت و چون دست‌به‌کار زدند در چند جا لشکرگاه پدید آوردند...» (کسروی، ۱۳۹۸: ۲۷۵).

خزعل مقدار زیادی مهمّات و اسلحه از کویت و بصره به‌صورت قاچاق وارد و انبار کرده بود. انبار بصره توسط انگلیسی‌ها ساخته شده و هر زمان که شیخ درخواست اسلحه می‌کرد، با کشتی به او سلاح می‌رساندند. جالب این‌که شیخ مبارک و پسرش شیخ جابر (شیوخ کویت و اجداد کنونی امیران کویت) با کشتی‌هایشان از طریق خلیج فارس و رود کارون در کار فرستادن سلاح‌های انگلیسی به خزعل بودند. خبر ارتباط شیخ با انگلستان توسط جاسوسان شوروی به مسکو هم رسیده بود؛ طبق گزارش محرمانه رسیده از مسکو، کنسول انگلستان در اهواز، واسطه انتقال سلاح و مهمّات به خزعل بود و با بیاری او سلاح‌ها و مهمّات بسیاری به شیخ رسیده بود. سفیر انگلستان در شوروی گزارش داد که روزنامه‌های شوروی دائماً انگلستان را به پشتیبانی از

شورش خزعل متهم می‌کنند. از موند اوی اکاردار سفارت انگلستان در ایران به ملت گفته بود که روس‌ها امیدوارند رضاخان را متقاعد کنند که انگلستان به شیخ خزعل و توطئه‌هایش کمک کرده است (شعبانی، ۱۳۵۵: ۲۰۲-۲۰۳). البته که نظر روس‌ها درست بود؛ بنابراین شیخ خزعل از همان ابتدا فهمیده بود، مادامی که خوانین شورشی لرستان و بختیاری در حالت مخالفت با حکومت مرکزی باشند، آسیبی به خوزستان و منطقه تحت نفوذ او وارد نخواهد شد. آرایش نیروهای سیاسی- نظامی در تهران و خوزستان، نمایشگر این واقعیت بود که خزعل در پی اتحاد با سران لرستان و خوانین بختیاری بود و با تکیه بر امکانات مالی گسترده می‌خواست نیروی نظامی بزرگی تدارک دیده و با حمایت احمدشاه و اقلیت طرفدار وی در مجلس، نبردی همه‌جانبه و خونین علیه رضاخان راه بیندازد (ملایی توانی، ۱۳۸۱: ۳۹۱-۳۹۲).

شیخ خزعل تا اینجا با دادن سلاح به لرها و بختیاری‌ها توانسته بود کمر بند امنیتی مستحکمی برای خوزستان ایجاد کند. همه چیز بر وفق مراد شیخ بود؛ حمایت انگلستان مکفی، لرها و بختیاری‌ها تا بن دندان مسلح و اوضاع اقتصادی اش با سرباززدن از دادن مالیات‌های معوقه به تهران و درآمدهای محلی عالی بود. کنسول انگلیس در اهواز، گزارش داد که بختیاری‌ها با انسجام کامل به شیخ می‌پیوستند و او می‌تواند ۲۵۰۰۰ عرب را بسیج کند. کنسول بوشهر نیز مانند چنین سخنانی را گفته بود. اوی که در غیبت لورین وظایف او را به عهده گرفته بود، از هم‌آوازی دیپلمات‌های انگلیسی جنوب ایران به خشم آمده و این چنین می‌نویسد: «کنسول‌های انگلیس پا از گلیم خود فراتر گذاشته بودند» (صباحی، ۱۳۷۹: ۲۵۴). به نظر می‌رسد دست کم دیپلمات‌های انگلیسی جنوب ایران، با حمایت‌های بی‌موردشان، چنان خودباوری شیخ را بالا برده بودند که نظراتشان می‌توانست یکی از دلایل اشتباه محاسباتی شیخ در برخورد با رضاخان باشد، همان چیزی که دلیل خشم و تحلیل اوی نیز بود.

۵. نبرد گردنه شلیل و پایان تسلط بختیاریان

سرپرسی لورین در بهار ۱۳۰۱ ش (۱۹۲۲ م) لرد کرزن وزیر خارجه انگلستان را آگاه کرده بود که در واکنش به اقدامات تمرکزگرایانه رضاخان، سران مهم جنوب ایران در تدارک اتحادی علیه او و اقداماتش هستند. شیخ خزعل و بختیاری‌ها درنگ نکرده و توافق مهمی را منعقد کرده بودند. بختیاری‌ها با قوام‌الملک، سرکرده ایل خمسه نیز وارد مذاکره شده بودند (کاراندیش، ۱۳۹۸: ۳۲۷). تحقق رؤیای شیخ خزعل برای ایجاد منطقه حائل یا پیرامونی به منظور حفظ خوزستان و امارتش، با نبرد گردنه شلیل در منطقه بختیاری وارد چالشی جدید شد. شنبه ۲۳ تیر ۱۳۰۱ (۱۵ ژوئیه ۱۹۲۲) کاروانی از نظامیان دولت مرکزی به فرماندهی سرهنگ حسن آقا نصیری از اصفهان رهسپار بختیاری شد تا به شوشتر عزیمت کرده و به مؤیدالدوله حاکم خوزستان که توسط شیخ خزعل تهدید شده بود، کمک نماید. همچنان، قوام‌السلطنه (رئیس‌الوزرا) و رضاخان (وزیر جنگ) می‌خواستند با اعزام نیروهای نظامی به خوزستان شیخ خزعل را زیر فشار بگذارند تا مالیات‌های معوقه خود را به تهران بپردازد. لورین بر این باور بود که فشار نظامی دولت، آرامش منطقه نفت‌خیز خوزستان را به هم خواهد ریخت (لورین، ۱۳۶۳: ۴۵-۴۶). دولت می‌خواست در نهایت پنهان‌کاری به اعزام نیروهایش بپردازد، اما بختیاری‌ها روز چهارشنبه ۱۰ مرداد ۱۳۰۱ (۲ اوت ۱۹۲۲) هنگام گذر از گردنه شلیل نیروهای رضاخان را تار و مار کردند. اتحاد بختیاری با شیخ خزعل، درگیری افراد ارتش در آذربایجان علیه سیمیتقو، ممنوعیت عبور نظامیان ایرانی از بختیاری به خوزستان و اطلاع آن به نجفقلی خان صمصام‌السلطنه و نصیر خان سردار جنگ آتوسط انگلستان، عوامل سه‌گانه این حادثه خونین بودند. تار و مار نیروهای ارتش، بدون برنامه‌ریزی انجام نشد. پیش‌ازاین حادثه دیدارهایی بین خزعل و خوانین در دارالخزینة و اهواز صورت گرفته و بر اتحاد تأکید و نتیجه کار به صمصام‌السلطنه گزارش شده بود. حتی این اتحاد بر آن بود که قشقای‌ها را نیز وارد

۱. اسماعیل سیمیتقو از بزرگان ایل کرد شکاک در مرز ایران و عثمانی، در اطراف سلماس بود. او از سال ۱۳۲۵ ق شورش خود را آغاز کرد و به قتل و غارت شهرهای اطراف پرداخت و تلاش‌های دولت مرکزی برای مقابله با وی به نتیجه نرسید. او در سال ۱۳۰۱ ش از نیروهای دولتی شکست خورد و به خاک عراق فرار کرد و سرانجام در سال ۱۳۰۹ ش در اشنویه کشته شد (معمدالوزار، ۱۳۸۹: ۴۰، ۱۹۵-۱۹۶).
 ۲. نجفقلی خان صمصام‌السلطنه و نصیر خان سردار جنگ از خوانین ارشد بختیاری مقیم تهران در این برهه بودند.

ماجرای کرده و به اتحاد فراخواند (Cronin, 2007: 52). به نظر پیل، عامل اصلی این ماجرا شیخ خزعل بود که به همراه امیر مجاهد بختیاری (برادر کوچک علیقلی خان سردار اسعد) حمله را برنامه‌ریزی کرد (قیّم، ۱۳۹۷: ۱۳۳-۱۳۵).

خوانین بختیاری اگرچه در ابتدا نقش خود در نبرد شلیل را منکر شدند اما در نهایت به دلیل شواهد موجود نتوانستند بر این انکار پابرجا بمانند و مسئولیت این واقعه را برعهده گرفتند. عشایر لر و بختیاری همان‌گونه که ویلسون در گزارشی مستند بر پایه مشاهدات خود نشان داده است، به‌سختی اجازه حضور و رفت‌وآمد غیرخودی‌ها را در قلمروی خود حتی به هم‌زبانان و هم‌زادانشان می‌دادند (ویلسون، ۱۳۹۶: ۱۸۵-۲۲۶). نبرد در منطقه بختیاری‌ها روی داده بود؛ آنان سخت بر سرزمین خود چیرگی داشتند و اصفهانی‌ها، قشقای‌ها، حتی لرها و کهگیلویه‌ای‌ها نمی‌توانستند در قلمروی آنان دخالت و رفت‌وآمد مشکوک و سؤال‌برانگیز داشته باشند. صمصام بختیاری (از نوادگان صمصام‌السلطنه بختیاری) در اظهارنظری جالب می‌نویسد که بختیاری‌ها نمی‌دانستند که قصد رضاخان رفتن به خوزستان بود و تصور می‌کردند که می‌خواهد بر منطقه آنان مسلط شود (Samsam Bakhtiari, 2006: 155). البته که رضاخان قصد هر دو کار را داشت؛ در برنامه‌ای کوتاه‌مدت می‌خواست بر بختیاری و در آینده‌ای یکی دوساله بر خوزستان مسلط شود. به‌هرروی، نبرد شلیل هزینه‌ای سنگین در پی داشت. کلیه سلاح‌ها و مهمات قشون دولتی غارت شد. بسیاری کشته، حتی برخی در کمال شگفتی مفقودالاثرا شده و سربازان و باقی‌ماندگان واحد نظامی اعزامی به اصفهان گریخته بودند. سربازان باقی‌مانده به‌عنوان شاهد عینی به کنسول انگلستان در اصفهان گفتند که حمله‌کنندگان، تفنگچیان بختیاری بودند (کاراندیش، ۱۳۹۸: ۳۲۹؛ Cronin, 2000: 357).

این رویداد سهمگین، بازخورد شدیدی داشت و هیجان عمومی با تبلیغات طرفداران رضاخان بالا گرفته بود. مردم، سیاستمداران و روزنامه‌های تهران بر

این باور بودند که بختیاری‌ها مسئول این کار بوده‌اند و اگر دیگران چون تفنگچیان کهگیلویه‌ای این کار را انجام داده‌اند، باز به تحریک بختیاری‌ها بوده است (Jarman & Burrell, ۱۹۹۷: ۶/۴۱۱). افسر انگلیسی مقیم اصفهان به نام فیتزپاتریک طبق مشاهدات شهری معتقد بود که اهالی منطقه نیز انگلیسی‌ها، بختیاری‌ها و ایلات کهگیلویه را مقصر ماجرا می‌دانند (کاراندیش، ۱۳۹۸: ۳۲۸). برخی خوانین هوشیارانه و واقع‌نگرانه و به‌دوراز احساسات بر نتیجه و عواقب وخیم حادثه متمرکز شدند. آن‌ها نبرد شلیل را توطئه‌ای علیه بختیاری‌ها قلمداد کردند و اینکه دشمنان می‌خواهند آن‌ها را در نظر رضاخان و سیاستمداران حکومت بدنام کنند. باوجوداین، گویا کار از کار گذشته بود. به باور عالی‌پور، بختیاری‌ها به‌خاطر عواقب این نبرد، دیگر نتوانستند کمر راست کنند و رفتارهای رضاشاه در سال‌های بعد با خوانین بختیاری، در حبس کردن، دعوت به تهران و قتل آشکار و پنهان آنان، پیامدهای این حادثه بود (عالی‌پور آسیوند بختیاری، ۱۳۹۵: ۲۰۲-۲۰۳). به‌هرروی، از یک‌سو ارتش و رضاخان تحقیر شده بودند و از سوی دیگر خشم ملی‌گرایان ایرانی علیه انگلستان و بختیاری‌ها برانگیخته شده بود. بختیاری‌ها واکنش جراید و سیاستمداران را باور نمی‌کردند و سخت از عکس‌العمل رضاخان می‌ترسیدند؛ اما رضاخان انتقام نهایی از خوانین بختیاری را به بعد موکول کرد. او فراموش کار نبود، ایام گذشته را از یاد نمی‌برد و سوگند خورده بود که انتقام خواهد گرفت «چون یقین داشت که شیخ خزعل با همدستی خوانین بختیاری به قوای دولت مرکزی حمله کرده‌اند» (لورین، ۱۳۶۳: ۴۶).

بنابراین فعلاً رضاخان به‌خاطر گرفتاری‌هایش در تهران و آذربایجان، سکوت کرد و بختیاری‌ها که بی‌تردید به عمق دشمنی و کینه او پی برده بودند، راه مذاکره و مباحثات را برگزیدند. باین‌حال، رضاخان از فرصت به‌دست‌آمده نهایت استفاده را نمود. اختیارات حکومتی خوانین بختیاری را در اصفهان، یزد و کرمان بازستاند. بسیاری از آنان را خانه‌نشین کرد و کشت. از نفوذشان کاست، مشاغل مهم را از آنان پس گرفت، تعداد نوکران و چاکران خانه‌زادشان

را کاهش داد و محافظان شخصی آنان را از داشتن سلاح منع نمود. افسرانشان را از ارتش اخراج کرد، از دهات بختیاری و چهارلنگ‌ها شروع به سربرازگیری نمود و بین آنان شکاف و اختلاف ایجاد کرد. سه خان بزرگ یعنی جعفرقلی خان سردار اسعد، امیر جنگ (محمدتقی سردار اسعد) و سردار محتشم بیمناک و جبراً به طرفداری از وی پرداختند (Cronin, 2000: 357-360).

به‌هرروی، درست یک سال بعد که رضاخان توانست از درگیری‌های موجود در تهران و سیمیتقو در آذربایجان و کردستان آسوده‌خاطر شود، زمان را برای انتقام از بختیاری‌ها مناسب دانست. در اوایل فروردین ۱۳۰۲ (اواخر مارس ۱۹۲۳) سرتیپ امان‌الله جهانبانی رئیس ستاد ارتش که پیروزمندانه از جنگ با سیمیتقو در آذربایجان بازگشته و نشان ذوالفقار از رضاخان گرفته بود (جهانبانی، ۱۳۹۸: ۱۵۷-۱۶۹) به اصفهان رفت و در پادگان شهر تمام نظامیان را برای پایان دادن به آشوب مناطق جنوب ایران تهییج کرد و به آنان وعده مدال و پاداش داد؛ اما در آن‌سوی جبهه امیر مجاهد بختیاری، مرتضی‌قلی خان بختیاری و شهاب‌السلطنه مدام به تهران تلگراف می‌فرستادند که مقاومت خواهند کرد. جعفرقلی خان سردار اسعد می‌نویسد که اینان تأکید می‌کردند که «ما قبول نداریم، صلح نمی‌کنیم. با شیخ اتحاد داریم و اتحاد ما با شیخ لایتغیر است. چنین و چنان می‌کنیم. این تلگرافات اسباب حیرت من شد. چون هم آقایان بختیاری را می‌شناختم و هم کاملاً شیخ را. درهرحال سردار ظفر را از همراهی شیخ برگرداندیم و حالی کردیم که این کار برای بختیاری مضر است. بالاخره شیخ تسلیم خواهد شد و سر بختیاری بی‌کلاه می‌ماند» (سردار اسعد بختیاری، ۱۳۹۲: ۱۳۷).

پس از کش‌وقوس‌های فراوان، لورین به خوانین بختیاری توصیه کرد که تاوان و غرامت بپردازند. خوانین مرعوب در واکنشی شگفت‌انگیز پس از پذیرش دادن غرامت، حتی به رضاخان پیشنهاد دادند که به‌خاطر اختلاف در انتخاب ایلخانی و ایل‌بیگی خودش افرادی را به این مقامات بگمارد. ارتش رضاخان وارد سرزمین بختیاری شد و منازل بسیاری از خوانین را به اشغال خود درآورد. عشایر بی سرکرده با وساطت لورین به دریافت وام از شرکت نفت رضایت دادند

و اینکه ۱۵۰ هزار تومان از آن را تاوان دهند. البته بختیاری‌های وفادار به وزیر جنگ، مزد فرصت‌طلبی و تیزهوشی خود را گرفتند. دو خان هوادار رضاخان یعنی سردار محتشم و امیر جنگ به سمت ایلخانی و ایل‌بیگی انتخاب شدند و سردار اسعد نیز به حکمرانی خراسان رسید؛ همچنین دار و دسته نبرد شلیل با اشاره رضاخان رسماً از اتهام شرکت در این واقعه تبرئه و از پرداخت جریمه معاف شدند (Cronin, 2000: 360-361).

پس از اینکه خوانین بختیاری چنین در رویارویی با رضاخان تسلیم شدند، فرصت‌های طلایی جدیدتر برای وزیر جنگ از پی هم فرا رسیدند. صداقت بختیاری‌ها و امنیت منطقه باید بار دیگر به آزمون گذاشته می‌شد. جمعه پنجم مهر ۱۳۰۲ (۲۸ سپتامبر ۱۹۲۳) دسته نظامی ۳۰۰ نفری به فرماندهی سرهنگ باقرخان با بدرقه رضاخان دوباره از اصفهان به مقصد شوشتر از طریق بختیاری حرکت کردند. بختیاری‌ها با عبرت از نبرد شلیل هیچ‌گونه مزاحمتی فراهم نکردند. نظامیان به سلامت از سرزمین بختیاری گذر نموده و وارد خوزستان شدند. همچنین به دستور رضاخان، سرهنگ باقرخان مأمور شد کیفیت نظارت میداین نفتی توسط بختیاری‌ها را رصد نموده و به تهران گزارش نماید. باقرخان فاتحانه دوشنبه ۲۲ مهر ۱۳۰۲ (۱۵ اکتبر ۱۹۲۳) وارد شوشتر شد. از سوی دیگر، روزنامه‌های تهران که به نظر می‌رسید عموماً هواخواه وزیر جنگ بودند، با شادمانی بسیار، این اتفاق را پیروزی بزرگ دولت ایران و شکست عظیم بریتانیا تلقی کردند (Jarman & Burrell, ۱۹۹۷: ۶/۶۱۵).

این اتفاق به معنای چالش جدید برای شیخ خزعل بود. ذهن وی مشوش شد اما دست‌به‌کاری نزد. این امر احتمالاً به دلیل شکوه لشکرکشی رضاخان و دیگری بندبازی سرپرسی لورین بود. لورین از یک‌سو به محرمه رفته بود برای متقاعد کردن و جلب موافقت شیخ جهت حضور نیروهای دولتی در شوشتر و از سوی دیگر بار سفر به شوشتر بسته و رهنمودهایی برای کامیابی در کارها به سرهنگ باقرخان داده بود (قیّم، ۱۳۹۷: ۳۶۹). اکنون که انگلستان و خوانین بختیاری پا پس نهاده بودند، خزعل نیز نهایتاً تسلیم شد. اوضاع به حدی خطرناک به نظر می‌رسید که غلامرضا خان قداره والی پشتکوه نیز (که زمانی

رضاخان را سربازی کم‌اهمیت شمرده بود) به بین‌النهرین فرار کرد (سردار اسعد بختیاری، ۱۳۹۲: ۱۴۷). یک منطقه حائل یا پیرامونی یعنی سرزمین بختیاری ها تسلیم شده و اینک، صحنه برای دیگر منطقه حائل یعنی لرستان آماده شده بود تا بساط نفوذ شیخ در آنجا نیز برچیده شود.

۶. سرکوب لرستان و پایان داستان تفنگ خزعلی

تقریباً هم‌زمان با نبرد گردنه شلیل، رضاخان جبهه جدیدی در لرستان باز کرده بود. او در سفرنامه‌اش، دلیل این لشکرکشی را گشودن راه خوزستان و پایان دادن به «خودسری‌های یک خائن وطن‌فروش که خود را امیر مستقل این خطه خوانده است» دانست (پهلوی، ۱۳۵۵: ۴). به گفته کسروی «شیخ خزعل خان همه ترسش از آن بود که راه خرم‌آباد باز شود» (کسروی، ۱۳۹۸: ۲۶۸). قصد و غرض نهایی رضاخان از پیش رو برداشتن خزعل بود؛ اما جاده‌صاف‌کن این هدف نهایی، لرهای پیشکوه یا لرستان بودند. او باید راه خرم‌آباد به خوزستان را می‌گشود تا بتواند از این راه، نیروهای ارتش را در خوزستان متمرکز کند (والی زاده معجزی، ۱۳۸۲: ۱۲۷). از این رو رضاخان در گیرودار نبرد شلیل، احمد امیراحمدی را مأمور نخستین لشکرکشی نمود، میرزا علی محمد خان شریف الدوله را به والی‌گری لرستان منصوب و تمام قوا را در بروجرد متمرکز کرد. نخستین رویارویی ارتش با بیرانوندها روی داد که بر بخشی از دره سیلاخور در نزدیکی بروجرد مسلط و تنها ایلی از لرها بودند که توانایی یک مبارزه تمام‌عیار را با ارتش داشتند. با این حال، لرها نه متحد بودند، نه تشکیلات و سازمانی برای ایجاد اتحاد داشتند و نه رهبری چونان والی پشتکوه که بتواند فوج عظیمی بر ضد نیروهای حکومتی بسیج کند (Amanolahi, 2002: 203). غلامرضا خان ابوقدّاره والی پشتکوه، حتی از شیخ خزعل و بختیاری‌های هفت لنگ هم مستقل‌تر بود. به روایت یک شاهد عینی «... اقتدار طولانی مدت و بی‌چون‌وچرایش خوشایند بیگانگان، اروپاییان و یک ایرانی نیست ولی اعلی درجه نظم و قانون را در قلمرویش برقرار کرده است» (Edmonds, 2010: ۱۸۸-۱۸۹). غلامرضا خان در جنگ رضاخان با دیگر عشایر لر سهیم نشد و

حمله به سربازان حکومتی را بیهوده دید. از سوی دیگر ظاهراً هرگز نمی خواست به قاعده و قانون رضاخان که او را قزاقی کوچک و خوار می‌انگاشت، گردن بنهد؛ اما او بعداً از ترس رضاخان به بین‌النهرین زیر سلطه انگلستان گریخت (Amanolahi, 2002: 204).

نکته قابل‌انتظار، ایجاد خصومت، تفرقه و حتی جلب نظر حکومت مرکزی بین عشایر لر بود. ایلات و عشایر لرستان در این زمان به هشت بخش بزرگ تقسیم می‌شدند. هر کدام از این بخش‌ها دارای زیرمجموعه‌هایی بودند که با یکدیگر اختلاف داشتند و عجیب آنکه بسیاری از اینان طرفدار ارتش بودند و این فرصت مناسبی برای رضاخان فراهم آورد (Amanolahi, 2002: 203-204). در هر حال، بیرانوندها با ۱۲۰۰۰ تفنگچی با تفنگ‌هایی که بخشی از آن‌ها را تفنگ‌های خزعلی تشکیل می‌داد، در فاصله محلی به نام زاغه تا تنگ زاهدشیر آماده یورش به ارتش شدند. البته برخی از سران ایل همچون شیخ‌علی خان بیرانوند و غلامعلی خان امیرهمایون، با تلاش والی جدید و سرتیپ شاه‌بختی امان‌نامه جانی و مالی پشت‌نویس بر قرآن گرفتند. جز تقابل و شورش باراحمدی‌ها به دلیل بگیرووبند کدخدایان و رؤسای خود و تصور اعدام آن‌ها بعد از رسیدن ارتش به خرم‌آباد، نیروی چندانی از بیرانوندها رویاروی امیراحمدی و شاه‌بختی نبود (والی‌زاده معجزی، ۱۳۵۶: ۳۱-۳۳). با این حال، آنان چندین موضع نظامی چون کیوره را در نزدیکی بروجرد تصرف کردند (رزم‌آرا، ۱۳۲۰: ۱۱)؛ اما مرگ ناگهانی علیمردان خان بیرانوند، اختلاف بی‌پایان بین سران لر و تفرقه‌افکنی امیراحمدی بین آن‌ها با وعده پول و مقام، باعث شد ارتش چند هفته بعد، علی‌رغم تسلط راهبردی عشایر بر منطقه، بتواند مواضع تصرف‌شده را در اوایل آذر ۱۳۰۲ (دسامبر ۱۹۲۳) پس از نبردهای خونین به‌ویژه در تنگه زاهدشیر باز پس‌گیرد (بیرانوند، ۱۳۹۳: ۴۴-۴۵؛ امیراحمدی، ۱۳۷۳: ۱/۲۰۳-۲۰۹). ارتش رضاخان، فاتحانه در روز ۲۲ آذر ۱۳۰۲ (۱۴ دسامبر ۱۹۲۳) با شکست محاصره خرم‌آباد، وارد شهر شد و اهالی به نظامیان خوشامد گفته حتی آنان را پناه دادند. امیراحمدی به محض ورود به شهر اعلامیه‌ای صادر و در آن نوشت که حوادث ایام گذشته را فراموش کرده و هر کس اعلام فرمان‌برداری

به لشکر غرب کند در امان خواهد بود. این اعلامیه کارگر افتاد و عده زیادی از سران ایلات و عشایر اظهار انقیاد کردند (خواججه‌نوری، ۱۳۵۷: ۱۱۲-۱۱۳).

والی با نظر امیراحمدی، رحیم خان معین‌السلطنه را -که اصالتاً اهل خرم آباد و حاکم قاجار بود- حاکم شهر خرم‌آباد و نظرعلی خان امیر اشرف، قدرتمندترین فرد لرستان را حاکم طرّهان کرد. افزون بر این، از شیرمحمد خان، ایلخانی سگوند از تیره علی‌خان خواسته شد مشاور والی باشد. معین‌السلطنه و شیرمحمد خان پیش‌از این به‌عنوان حاکم و پیشکار، با هم کار کرده و اکنون بار دیگر به‌هم نزدیک شدند. به‌واسطه این مناسبات سیاسی و روابط خویشاوندی گسترده با عشایر بالاگریوه به‌ویژه خان متفق‌بهاروند، حسین‌خان، افراد فوق‌سخت در این کار بودند که از رویارویی ارتش با بیشتر ایلات و عشایر جلوگیری کنند. می‌توان تحلیل امان‌اللهی بهاروند را این‌گونه تکمیل کرد که اتحاد با بهاروندها بدین‌خاطر بود که منطقه بالاگریوه و ایلات آن در جنوب خرم‌آباد و لرستان اسکان داشته و به شاهراه شمال خوزستان متصل بودند. رابطه مستحکم با آن‌ها می‌توانست دورنمای نقشه حمله به خوزستان و خزعل را تسهیل نماید (Amanolahi, 2002: 205-206).

اما برخی بی‌تدبیری‌های امیراحمدی (که ناشی از نخوت، خودشیفتگی و سوءظن بود) همه معادلات را به‌هم‌ریخت. او بی‌رحمانه لرها را قتل‌عام کرد و از آن‌پس روابط دولت مرکزی و خوانین در خون فرونشست. ارتش روز یکشنبه ۱۵ دی ۱۳۰۲ (۶ ژانویه ۱۹۲۴) پیش‌دستانه بر عشایر تنگ زاهدشیر و تنگ رباط حمله کرده و بسیاری از آن‌ها را کشت. بهانه امیراحمدی (که هیچ‌گاه دلیلی مستند برای آن ارائه نشد) آگاهی یافتن او از نقشه حمله لرها در شب ۱۷ دی (۸ ژانویه) بود و این مهم، دلیل یورش پیش‌دستانه او اعلام شد. خوانین بیرانوند مثل شیخ‌علی خان و حسین‌خان اشرف که با شوگند و امضای پشت قرآن تأمین جانی و مالی یافته بودند دستگیر و حلق‌آویز شدند. همچنین، مهرعلی خان امیر منظم از حسوندها و خان ایمل سلسله که فعالانه علیه بیرانوندها با امیراحمدی همکاری کرده بود همراه با ۹ نفر دیگر ناگهان دستگیر و همگی اعدام شدند. از آن‌پس تباه‌کاری‌های امیراحمدی باعث بی

اعتمادی بین لرها شد؛ اما دلیل این کار در واقع نزد دولتیان بود؛ ارتش می دانست که بسیاری از ایلات و عشایر در گرمسیر هستند و باقی ماندگان در لرستان دچار کمبود تغذیه‌ی هستند. بالاتر از همه، بسیاری از سران لر با ارتش همکاری کرده بودند و بنابراین خطری از سوی عشایر وجود نداشت. می‌توان گفت که رضاخان و فرماندهان ارتش، در این زمینه با برنامه عمل کردند و سرانجام کار را دیدند. بسیاری از لرها در کام مرگ فرورفتند و فضای رعب و وحشت حاکم شد. اگرچه بیرانوندها دست به شورش زدند اما ایلات دیگر از رویارویی با ارتش رضاخان در این زمان به شدت پرهیز کردند. با پایان این عملیات خشونت‌آمیز، امیراحمدی که فرمانده لشکر غرب بود به همدان بازگشت و سرتیپ شاه‌بختی فرمانده ارتش در لرستان شد (امیراحمدی، ۱۳۷۳: ۲۲۰/۱-۲۱۶؛ والی‌زاده معجزی، ۱۳۵۶: ۴۰-۵۷؛ نقیب‌زاده، ۱۳۸۰: ۱۵۸-۱۵۹؛ خواجه‌نوری، ۱۳۵۷: ۱۴۱).

زمستان ۱۳۰۲ ش (۱۹۲۴ م.) بدین منوال گذشت؛ اما اردیبهشت و خرداد پرماجرایی پیش رو بود. بسیاری از ایلات و عشایر، منتظر بهانه‌ای بودند تا خیزش خود را علیه ارتش آغاز کنند. چشم‌پلشتی یک نظامی به دختری تازه ازدواج کرده از رومانی‌ها (قبیله‌ای کوچک در غرب خرم‌آباد) و قتل آن نظامی توسط همسر آن زن، آتش بر خرمن احساسات لرها زد و اتحاد آنان را سامان داد. شاه‌بختی دو هزار سرباز را برای سرکوب این حرکت آماده کرد؛ اما اتحاد رومانی‌ها و چگنی‌ها آنان را تار و مار نمود. خوانین بیرانوند اسدخانی با درخواست کمک از شیخ خزعل و سایر ایلات وضعیت را بحرانی‌تر کردند. بدین ترتیب زمینه برای تهور بیش‌ازپیش لرها برای حرکت به سوی خرم‌آباد فراهم شد. محاصره خرم‌آباد از پنج‌شنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۰۳ (۸ می ۱۹۲۴) آغاز و به مدت ۳۸ روز طول کشید. امیراحمدی به خاطر غوغای جمهوری خواهی^۱ و برای کمک به رضاخان در تهران بود و سرتیپ شاه‌بختی جانشین امیراحمدی

۱. رضاخان در اواخر سال ۱۳۰۲ ش در صدد برآمد که با تبلیغات فراوان در ایران اعلام جمهوری کند تا خود در انتخابات آن به مقام ریاست جمهوری دست پیدا کند؛ اما این طرح با مخالفت نیروهای مذهبی به رهبری سید حسن مدرس شکست خورد (ملایی توانی، ۱۳۸۱: ۳۱۶-۳۳۰).

برای عقب‌نشینی به بروجرد از رضاخان کسب تکلیف کرد. در این میان کمک خرم‌آبادی‌های طرفدار حکومت مرکزی چاره‌ساز شد و رضاخان نیز امیراحمدی را به کمک شاه‌بختی فرستاد. امیراحمدی در اینجا سیاست به خرج داد و با کمک معین‌السلطنه و شیرمحمد خان، حسین خان بهاروند را به سوی خود کشید و بدین‌سان محاصره شکسته شد و پیروزی به‌دست آمد (رزم‌آرا، ۱۳۲۰: ۱۴؛ والی‌زاده معجزی، ۱۳۵۶: ۵۴-۵۹؛ شاه‌بختی، ۱۳۹۷: ۴۰-۵۲).

رضاخان در تابستان ۱۳۰۳ ه. ش (۱۹۲۴ م.) زمانی که با خاطری آسوده نقشه حمله به خوزستان و شیخ خزعل را می‌کشید به لرستان رفت. این عمل در منطق یک نظامی کارکشته به‌معنای رسیدن کار به مراحل نهایی و تعیین‌کننده بود. پیش از فتح لرستان، قوای حکومتی سالیان درازی توان ورود به خوزستان را نداشتند و اکنون این امکان، فراهم شده بود. سردار سپه‌باور داشت که «شیخ خزعل مخصوصاً استنباط کرده بود که علت غایی عزیمت من به لرستان، باز کردن خط خرم‌آباد و سوق قشون به دزفول و خوزستان بوده، بی‌اندازه وحشت و اضطراب کرده و قطعاً درصدد اعمال نظر برآمده که مبادا قشون و اسلحه به ساحت خوزستان اعزام شود» (پهلوی، ۱۳۵۵: ۹). درهم شکستن قدرت بخشی از ایلات و عشایر مخالف رضاخان در لرستان، به‌معنای شکست سیاست شیخ خزعل در لرستان و ادامه آن عملیات در خوزستان بود. رضاخان برنامه‌ریزی می‌کرد که لشکر جنوب از فارس و لشکر غرب از طریق لرستان عازم خوزستان شوند. با شکستن تفنگ خزعلی در لرستان، بسیاری از السوار حاضر به همکاری با رضاخان علیه خزعل شدند. برای نمونه، امیراحمدی از حسین خان بهاروند خواست که به ملاقات خزعل رفته و از افکار او باخبر شود. حسین خان از طریق خوانین سگوند رحیم‌خانی که ساکن شمال خوزستان بودند، شیخ را می‌شناخت. او با خزعل ملاقات و شیخ نارضایتی خود را از عدم ایستادگی لرها در برابر ارتش رضاخانی ابراز کرده بود. حسین خان بازگشت، آگاهی‌های لازم را به امیراحمدی داد و ترغیبش کرد که رو به سوی خوزستان نهد. بدین ترتیب، معین‌السلطنه، حسین خان و دیگر خوانین لر، خرم‌آباد را به سوی دزفول ترک گفتند. هنگام ورود به خوزستان، محمدحسین خان سگوند

رحیم‌خانی در رأس بسیاری از شیوخ عرب به آنان پیوسته، بی‌هیچ ماجرا و حادثه‌ای وارد دزفول شدند و به آنان در کنترل خوزستان یاری رساندند. همچنین لرهای کهگیلویه و بویراحمدی، لشکر جنوب را یاری کرده و با آن لشکر علیه خزعل همراهی کردند. بدین ترتیب آخرین مرحله سلطه بر خوزستان و به‌زانو درآوردن شیخ خزعل با تصرف لرستان و حرکت هم‌زمان نیروهای حکومتی از بختیاری به خوزستان اجرا شد (Amanolahi, 2002: ۲۰۹).

اکنون صحنه برای اتمام کار آماده بود؛ رضاخان اصرار داشت خزعل را به تهران بکشاند اما شیخ رفتن به تهران را خودکشی محض می‌دانست. رضاخان با تجهیز زبده‌ترین فرماندهان و سربازان به تعداد ۶۰ هزار نفر رهسپار خوزستان شد. نبردهای پراکنده‌ای در خوزستان صورت گرفت اما روند حوادث به سود رضاخان پیش می‌رفت. در این میان، لورین با هواپیما به محمره و سپس اهواز رفت تا شیخ خزعل را وادار به مماشات کند؛ اما رضاخان تسلیم قطعی شیخ را می‌خواست. لورین از شیخ درخواست کرد تا با رضاخان در بوشهر ملاقات کند اما شیخ از بیم جان نپذیرفت. رضاخان بدین ترتیب مصمم‌تر از پیش شد، پوزش‌های شیخ را قبول نکرد و سرانجام جمعه ۳ آذر ۱۳۰۳ (۴ دسامبر ۱۹۲۴) وارد اهواز شد. فردای آن روز شیخ خزعل نیز زیر فشار انگلستان به اهواز آمد، به دیدار رضاخان شتافت و از در عذرخواهی درآمد. بر پایه توافقات، رضاخان به شیخ اجازه داد تا در خوزستان بماند مشروط بر آنکه به دستورات حاکم ایالت یعنی سرتیپ فضل‌الله زاهدی عمل کند. بدین ترتیب شیخ خزعل تابع حکومت مرکزی شد. باین‌حال خاطر رضاخان آسوده نبود. این آسودگی خاطر زمانی حاصل شد که زاهدی طی عملیاتی متهورانه، شیخ را در کشتی تفریحی خویش دستگیر و به‌همراه ملازمانش به تهران فرستاد. بدین ترتیب حکومت خزعل در شنبه ۵ اردیبهشت ۱۳۰۵ (۲۵ آوریل ۱۹۲۵) به اتمام رسید. وی پس‌از آن در حالت تبعید در تهران بود و سرانجام در ۴ خرداد ۱۳۰۵ (۲۵ می ۱۹۳۶) کشته شد (قیم، ۱۳۹۷: ۴۱۹-۴۵۵).

۷. نتیجه‌گیری

برآمدن و فروافتادن شیخ خزعل میان‌پرده‌ای مهم در تاریخ نوین ایران است. برآمدن او حاصل آشفتگی‌های اواخر دوره قاجار و سقوط وی محصول تغییر سیاست انگلستان در خاورمیانه، پس از جنگ جهانی اول و نیز سیاست تمرکزگرایانه رضاخان سردار سپه بود. شیخ خزعل با سپر قرار دادن دو ولایت مهم لرستان و بختیاری می‌خواست حاشیه امنی برای حکومت خود در خوزستان به وجود آورد. توزیع منابع مالی و نظامی گسترده در میان لرها و بختیاری‌ها بدین منظور صورت گرفت. به نظر می‌رسد دلایل مهمی مانع از آن شد که خزعل به مراد خود یعنی حفظ قلمرو یا حتی جدا کردن خوزستان از پیکره ایران برسد. نخست تغییر وضعیت سیاست داخلی ایران پس از کودتای اسفند ۱۲۹۹ ش (فوریه ۱۹۲۱ م) بود. کابینه‌های متعدد پس از این کودتا پای ثابتی به نام رضاخان داشتند که سیاستش تمرکزگرایی و از میان برداشتن قدرت‌های گریز از مرکز در گوشه و کنار کشور بود. همراه دلیل نخست باید به تغییر سیاست انگلستان در خاورمیانه نیز اشاره کرد. انگلستان پس از کش‌وقوس‌های فراوان سرانجام تصمیم گرفت تا حضور مالی-نظامی پرهزینه خود را در ایران و خاورمیانه به حداقل برساند. شیخ خزعل با اتخاذ این سیاست لطمات زیادی خورد. نتیجه آنکه لرها و بختیاری‌ها قسمت عمده ای از نیروی خود را به‌خاطر عدم حمایت مالی و نظامی انگلستان از خزعل از دست دادند. واپسین دلیل ناکامی شیخ خزعل این بود که رضاخان ارتباط لرستان و بختیاری با خوزستان را با سرکوب شدید لرها و بختیاری‌ها و خلع سلاح آنان قطع کرد. این کار موجب شد تا حجم وسیع سلاح‌ها به‌ویژه تفنگ‌هایی که به تفنگ خزعلی مشهور شده بودند از دست لرها و بختیاری‌ها خارج شود. همچنین تا مدت‌ها پیش از حمله نهایی به خوزستان، نظامیان رضاخان به خلع سلاح ایلات و عشایر لر و بختیاری و سران آنان مشغول بودند. بدین ترتیب دلیل آخر سقوط خزعل نیز فراهم شد. بسیاری از سران ایلات و عشایر لر و به‌ویژه بختیاری که منابع مالی و نظامی خود را از دست داده و احساس کردند که کفه ترازوی قدرت به‌سمت رضاخان سنگینی می‌کند، خزعل را فرو گذاشتند و طرف رضاخان را گرفتند؛ بدین سان حکومت خزعل در سرایشی سقوط قرار گرفت.

منابع

- امیراحمدی، احمد (۱۳۷۳). خاطرات نخستین سپهبد ایران (ج ۱). به کوشش غلامحسین زرگری‌نژاد. تهران: پژوهش و مطالعات فرهنگی.
- انصاری، مصطفی (۱۳۷۷). تاریخ خوزستان: ۱۹۲۵-۱۸۷۸ م. (دوره خاندان کعب و شیخ خزعل). ترجمه محمد جواهرکلام. تهران: شادگان.
- بیرانوند، ماشالله (۱۳۹۳). رضاخان و جنگ‌های لرستان. خرم‌آباد: شاپور خواست.
- پهلوی، رضا (۱۳۵۵). سفرنامه خوزستان. به کوشش فرج‌الله بهرامی. تهران: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی.
- جهانبانی، امان‌الله (۱۳۹۸). از تزار تا شاه: زندگینامه و خاطرات سپهبد امان‌الله جهانبانی. نگارش و ویرایش محمود طلوعی. تهران: علم.
- خواججه‌نوری، ابراهیم (۱۳۵۷). بازیگران عصر طلایی: زندگی سپهبد امیراحمدی. تهران: جاویدان.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۷۱). حیات یحیی (ج ۲). تهران: عطار.
- رزم‌آرا، علی (۱۳۲۰). جغرافیای نظامی لرستان (پیشکوه). تهران: ستاد بزرگارتشتاران.
- سترانک، ویلیام تئودور (۱۳۸۷). حکومت شیخ خزعل بن جابر و سرکوب شیخ‌نشین خوزستان: بررسی عملکرد امپریالیسم بریتانیا در جنوب غربی ایران (۱۸۹۷-۱۹۲۵ م/۱۲۷۶-۱۳۰۴ ش). ترجمه صفاءالدین تبرائیان. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- ستوده، منوچهر (۱۳۸۵). نامنامه ایلات و عشایر و طوایف. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- سردار اسعد بختیاری، جعفرقلی خان (۱۳۹۲). خاطرات. به کوشش ایرج افشار. تهران: اساطیر.
- شاه‌بختی، محمد (۱۳۹۷). عملیات لرستان: اسناد سرتیپ محمد شاه‌بختی (۱۳۰۳ و ۱۳۰۶ شمسی). به کوشش کاوه بیات. تهران: شیرازه.
- شعبانی، علی (۱۳۵۵). طراح کودتا. تهران: مرکز تحقیقات.

صباحی، هوشنگ (۱۳۷۹). سیاست انگلیس و پادشاهی رضاشاه. ترجمه پروانه ستاری. تهران: گفتار.

عالی‌پور اسیوند بختیاری، نجفقلی خان (۱۳۹۵). تاریخ بختیاری از آغاز تا مشروطیت. به کوشش توران عالی‌پور. شهرکرد: نیوشه.

قیم، عبدالنّبی (۱۳۹۷)، فرازوفروند شیخ خزعل، تهران: اختران.

کاراندیش، جواد (۱۳۹۸). پهلوی اول و مسئله عشایر (۱۲۹۸-۱۳۰۴): مطالعه‌ای در نقش سیاسی عشایر بزرگ جنوب ایران. ترجمه محمد جواهر کلام. تهران: علم.

کسروی، احمد (۱۳۹۸). تاریخ پانصدساله خوزستان. تهران: دنیای کتاب.

-لورین، سر پرسی لیهام (۱۳۶۳). شیخ خزعل و پادشاهی رضاخان: خاطرات سیاسی سر پرسی لورین وزیرمختار انگلیس در ایران. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: فلسفه.

معمدالوزاره، رحمت‌الله (۱۳۸۹). ارومیه در محاربه عالم‌سوز (از مقدمه نصارا تا بلوای اسماعیل آقا). به کوشش کاوه بیات. تهران: پردیس دانش.

مکی، حسین (۱۳۵۹). مدرّس: قهرمان آزادی (ج ۲). تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

ملایی توانی، علیرضا (۱۳۸۱). مشروطه و جمهوری: ریشه‌های نابسامان نظم دموکراتیک در ایران تهران: گستره.

نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۰). دولت رضاشاه و نظام ایلی (تأثیر ساختار دولت مطلقه رضاشاه بر نفوذ قبایل و عشایر). تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

والی‌زاده معجزی، محمدرضا (۲۵۳۶/۱۳۵۶). سفرهای رضاشاه کبیر به لرستان. خرم آباد: انجمن ادب و قلم لرستان.

والی‌زاده معجزی، محمدرضا (۱۳۸۲). تاریخ لرستان: روزگار پهلوی (از کودتای ۱۲۹۹ ش تا نهضت ملی ایران). به کوشش غلامرضا عزیزی. تهران: حروفیه.

ویلسون، آرنولد تالبوت (۱۳۹۶). یادداشت‌های روزانه یک افسر دیپلمات در جنوب غرب ایران. ترجمه فریور جوانبخت موثق. تهران: پیام امروز.

- Amanolahi, Sekandar (2002). Reza Shah and the Lurs: The Impact of the Modern State on Luristan. *Iran & the Caucasus*. 6 (1-2).193-۲۱۸.
- Cronin, S. (2007). *Tribal Politics in Iran: Rural Conflict and the New State, 1921-1941*. London & New York: Routledge.
- Cronin, Stephanie (2000). Riza Shah and the Disintegration of Bakhtiyari Power in Iran, 1921-1934. *Iranian Studies*. 33 (3-4). ۳۴۹-۳۷۶.
- Donohoe, M. H. (1919). *With the Persian Expedition*. London: Edward Arnold.
- Edmonds, C. J. (2010). *East and West of Zagros: Travel, War and Politics in Persia and Iraq, 1913-1921*. Leiden & Boston: Brill.
- Jarman, R.L. & Burrell, R. M. (eds.) (1997). *Iran Political Diaries, ۱۸۸۱-۱۹۶۵ (۱۳۰۰-۱۳۸۵)*. تهران: انتشارات اساطیر.
- Samsam Bakhtiari, A. M. (2006). *The Last of the Khans: The Life of Morteza Quli Khan Samsam Bakhtiari*. New York: iUniverse, Inc.
- Wilson, A.T. (1930). *Loyalties Mesopotamia 1914 -1917, A Personal and Historical Record*. Oxford & London: Oxford University Press & Humphery Milford.